

تعلق حروف چاره و تأثیر آن در تفسیر قرآن کریم

محمدرضا شاهرودی*

استادیار دانشگاه تهران

(تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۸۶/۱۱/۸ - تاریخ پذیرش نهایی: ۱۳۸۶/۱۲/۲۰)

چکیده

حروف چاره به لحاظ داشتن وضعیتی خاص در میان حروف، برای ایجاد معانی خود، نیازمند ارتباط با دو لفظ دیگرند. از این پدیده نحویان با عنوان «تعلق حروف جر» تعبیر کرده‌اند. با عنایت به این مناطق نیاز نداشتن حروف جری که به صورت زائد، و یا احياناً در دیگر معانی به کار می‌روند، نیز استعمال غیر حرفی برخی از این حروف، تفسیر می‌گردد. در بیشتر موارد، تعیین متعلق به آسانی صورت می‌گیرد. اما گاه استفاده از حروف جر، در کلام از حالتی غیر معمول برخوردار بوده که در این مورد قرائن عقلی و نقلی و احياناً سیاق و جز آن، مفسر را برای تعیین متعلق کمک می‌کند. یافتن و تعیین متعلق این حروف در درک صحیح معنا تأثیر گذار است و گاه با تعیین متعلقات گوناگون، عبارت به چند وجه، قرائت می‌شود.

کلید واژه‌ها حروف - معانی حرفیه - حروف جر و تعلق.

طرح مسأله

حروف چاره، از جمله فراوان‌ترین و مؤثرترین اجزای سخن در زبان عربی است. این حروف بیست‌گانه که از مشابه آن در دستور زبان فارسی و تا حدی عربی، به «حرف اضافه»^۱ (سیبویه، ۴۹۶/۳؛ رضی، ۳۱۹/۲) و احياناً «حروف خفص» و یا «صله» نام برده می‌شود، از مهمترین عناصر تشکیل‌دهنده جملات در زبان عربی به حساب می‌آید.

* Email: mhshahroodi@ut.ac.ir

* تلفن: ۰۹۱۲۳۵۰۹۰۱۷ - فاکس: ۰۲۱-۸۸۷۴۲۶۳۲

۱. به مجموع حرف اضافه و مابعد آن در دستور زبان فارسی، متمم جمله گفته می‌شود (نک: دستور زبان خانلری). این نامگذاری با آنچه درباره متعلق حروف جر خواهیم گفت، کاملاً قابل توجیه است.

نظر به تأثیرات معنوی این حروف^۱، همچون: ایجاد معانی بسیار (عباس حسن، ۴۳۴/۲)، قبول وجه اعرابی به همراه مجرور خود، نظیر مفردات (ابن هشام، مغنی اللیب، ۴۴۳/۲)، ربط مفاهیم پراکنده در جمله (رضی، ۳۱۹/۲) و خصوصاً تأثیر لفظی بر روی ما بعد خود، همواره مورد توجه کسانی بوده که به تدوین دستور زبان عربی (علوم اللغة العربیة - علم النحو) پرداخته‌اند. نیز در آثار مؤلفانی که در عصر کنونی به تدوین قواعد عربی همت گماشته (نک: عباس حسن، ۴۳۴/۲؛ مبادئ العربیة، ۳۶۰/۴؛ غلابینی (۱۶۶/۳) و یا در آموزش زبان تازی به پارسی زبانان طرح‌های نو در انداخته‌اند، مطالبی در اطراف حروف جاره به چشم می‌خورد (نک: آذرنوش، ۳۸/۱؛ شهابی، ۱۱۷).

از میان مباحث کهن در حوزه بحث از این حروف، مسأله «تعلق حروف جاره» است. این بحث هم در کتب نحو و آموزش عربی - البته به بیانی دیگر - وجود دارد (همان جاها) و هم مورد توجه «مفسران قرآن کریم» و «معربین» که به طور ویژه به بررسی وجوه اعرابی واژگان قرآن پرداخته‌اند، قرار گرفته است.

همچنین شارحان کتب مهم نگاشته شده به زبان عربی در مواردی که تعیین متعلق حروف جاره در تبیین معنای سخن تأثیرگذار است، توجه خاصی به این مسأله به نحو جزئی مبذول داشته‌اند. در این نوشته، نخست «ماهیت حروف» از نقطه نظر وضع و نوع معنا و «حروف جاره» به طور خاص و سپس مسأله «تعلق» این حروف و «انواع و اقسام آن» بررسی خواهد شد. به امید آنکه در تبیین یکی از مباحث مهم علوم عربی که در فهم و تفسیر قرآن تأثیرگذار است، گامی برداشته باشیم.

تأملی در معنای حرفی

برای روشن شدن این مطلب و ارتباط آن با مسأله تعلق حروف جاره، لازم است نخست، «حروف» را به طور کلی و «ماهیت معنای حرفی» را که فصل مشترک تمامی حروف است، بازشناسیم و سپس به طور خاص «حروف جاره»، «سر تعلق» و «انحاء آن» را مورد مطالعه قرار دهیم.

۱. اهمیت تأثیر معنوی این حروف از آنجاست که بسیاری از این حروف، دارای معانی متعددی هستند. به عنوان نمونه حرف «إلی» دارای هشت معنا، حرف «باء» دارای چهارده معنا، حرف «من» دارای پانزده معنا و حرفی نیز وجود دارد که مشترک میان نوع جاره و غیر جاره‌اند؛ نظیر لام، حتی، عسی، لعل (ابن هشام، مغنی اللیب، باب اول، سیوطی، الاتقان، نوع چهارم).

می‌دانیم که از نخستین آموزه‌های علوم زبان عربی، تقسیم واژگان این زبان به سه نوع اسم و فعل و حرف است. آموزه‌ای که از چنان اهمیتی برخوردار است که تقریباً هیچ کتابی در این باب، از تذکر و بیان آن غفلت نورزیده است؛ اما این آموزش ابتدایی به بیان علائم هریک از این سه مقوله خاتمه می‌یابد و کمتر مؤلفی در این مقام، به تبیین ماهیت معانی اسمی، فعلی و حرفی همت گماشته است (نک: سیوطی، *البهجة المرضیة*، ۶).

البته عنایت به حروف در این زمینه از توجه به اسماء و افعال هم کمتر صورت گرفته، به گونه‌ای که در مقام تعریف اسماء و افعال، علائم این دو بیان می‌گردد ولی در مورد حروف تنها سخنی که از بیشتر نحویان در شناخت حقیقت معانی حرفیه شنیده می‌شود، نبودن علامات اسم و فعل، همراه با حروف است (نک: ابن هشام، *اوضح المسالک*، ۲۰/۱). ابن مالک، صاحب *الفیه* معروف در نحو، در مقام تعریف معانی حرفیه می‌گوید:

«سواهما الحرف کهل و فی و لم فعل مضارع یلی لم کیشم»

تعریف او از حرف نه تنها از مقوله رسم محسوب می‌شود که جنبه سلبی دارد و از کنه معانی حرفیه خبری نمی‌دهد. در تعریف دیگری از حرف می‌خوانیم: «و اما الحرف فیعرف بان لا یقبل شیئاً من علامات الاسم» (ابن‌هشام، *شرح قطر الندی*، ۴۸). گویی نحویان این مهم را از حوزه مسائل نحو خارج دانسته و آن را به عهده دیگران گذارده‌اند.^۱

معنای حرفیه از منظر اصولیان

از میان علومی چند، نظیر صرف، نحو، بلاغت، منطق و اصول فقه که به الفاظ نظر آلی و یا اصالی خویش را به حروف معطوف داشته‌اند، تنها اصول فقه و دانشمندان این

۱. با توجه به اینکه علم نحو عهده داربیان حکم آخر کلمات سه گانه از حیث اعراب و بناء و چگونگی تألیف کلمه در جمله است، تعریف حرف از مبادی تصویری آن محسوب می‌شود و آن را باید در علمی دیگر سراغ گرفت. اگرچه مناسب‌ترین دانش برای آن علم اصول النحو می‌باشد و برخی نحویان در این باره به نگارش پرداخته‌اند، همچون: سیوطی در *الاقتراح*، ابن جنی در *خصائص النحو*.

معرفت سترگ به اهمیت و لزوم کنکاش در این موضوع دست یافته و به ثمربخش بودن شناخت و تبیین معانی حرفیه واقف گشته و از پس این مهم نیز به خوبی بر آمده‌اند (خراسانی، ۲۵؛ محمدحسین اصفهانی، ۱۰۰؛ صدر، ۶۳/۱).

خلاصه و ثمره این تحقیقات از این قرار است که حروف از حیث معانی، مفاهیمی متفاوت با دیگر واژگان کلام دارند. این تغایر هم در مقام وضع حروف برای مفاهیمی که باید بر آن دلالت کند، وجود داشته و هم در مقام استعمال؛ به عبارت دیگر باید گفت: حروف، استعمالی متفاوت از دیگر کلمات دارند؛ یعنی از حیث وضع، حروف از نوع «وضع عام و موضوع له خاص» و از نقطه نظر استعمال و کاربرد برای ایجاد معنا نیازمند به دیگر کلمات و مفاهیم‌اند، تا خود دارای معنی گردند. اینچنین پدیده‌ای محققین را بر آن می‌دارد که قائل به وجود «موضوع له خاص» برای حروف شوند. مثلاً حرف «من» گرچه هنگام تصور آن برای «وضع»، به ازاء مفهوم «ابتداء» به طور عام قرار می‌گیرد، ولی در فرایند نهایی وضع «موضوع له» آن، خصوصیات ابتداء، یعنی ابتداهای جزئی نظیر ابتدای سیر، ابتدای نگارش و ... واقع می‌شود. این است که در این تحقیقات، حروف کلماتی قلمداد می‌شوند که از یک سو برای یافتن معنا و به تعبیری برای ایجاد معنا نیازمند به غیرخود می‌باشند و از دیگر سو وسیله‌ای برای ارتباط معانی مستقل هستند (همان جاها).

این، بدان خاطر است که آدمیان در مقام تفهیم مقاصد خویش همانطور که نیازمند اظهار معانی مستقلند؛ محتاج ابزار و آلاتی هستند که ایشان را برای تعبیر از معانی غیر مستقل یاری رساند و حکمتی که در وضع الفاظ به کار رفته، اینچنین ایجاب کرده است که به ازاء هر نوع از معانی، الفاظی قرار گیرد؛ یعنی به ازای معانی مستقل اسماء و افعال و به ازای معنای غیر مستقل، حروف و هیئت‌ها (چگونگی ترکیب واژگان با یکدیگر). از آنجا که این معانی غیر مستقل، متنوع و متفاوتند، حروف و ساختارهای متنوعی در زبان عربی اختراع و وضع شده است (نک: همان جاها).

نکته‌ای که بیان آن در اینجا خالی از لطف نیست آن است که محققان علم اصول که گامهای بلندی در این زمینه برداشته و تحقیقات عالیشان فضایی این مباحث علمی را عطر آگین ساخته است، شگفت زده، جان کلام را درسرخ گرانسنگ امیر سخن

علی (ع) در اولین تعالیم خویش به ابوالاسود دوتلی یافته‌اند، آنجا که می‌فرماید:
«الحرف ما دل علی معنی فی غیره» (مظفر، ۱۸/۱).^۱

مبنا و معنای تعلق حروف جر

«واژه‌جر» که در نام‌گذاری حروف‌جر به کار رفته، دارای مفاهیمی است که سازگارترین آنها با معنای اصطلاحی این حروف، همان معنای جذب و کشیدن است (ابن منظور، ۷/۴؛ زبیدی، ۳۹۴/۱۰). همچون اصطلاحات و نام‌های فراوان، در دیگر علوم و از جمله علوم ادبی، که حاکی از حکمت، دقت و تدبیر واضعان اصطلاحات این علوم است، عنوان «حروف جاره» نیز برخوردار از یک فلسفه و یک تسمیه و جبه است (رضی، ۳۱۹/۲).

با توجه به مفهوم جر و آنچه در تبیین معنای حرفی بیان شد، ویژگی معنوی حروف جاره مشخص می‌شود. این حروف که علامت نحوی ویژه اسماء هستند و در آمدن آنها نشان دهنده اسم بودن لفظ «ما بعد» آنهاست، پل ارتباط دو کلمه قرار می‌گیرند که یکی از آنها لزوماً اسم و کلمه دیگری یکی از کلمات سه گانه موجود در زبان عربی می‌باشد.^۲

برخی از نحویان بر این باورند که انگیزه قوی در به کارگیری حروف جر، استفاده از معنای فرعی است که این حروف برای جمله به ارمغان می‌آورند. برای این معانی گرچه استقلالی تصور نمی‌شود، اما مکمل معانی اصلی افعال یا شبه فعل‌ها می‌باشند (عباس حسن، ۴۳۶/۲).

۱. آنچه به عنوان کیفیت وضع و موضوع له حروف گفته شد، دیدگاه مشهور اصولیان است. دو دیدگاه مشهور دیگر نیز وجود دارد؛ نخست دیدگاه تسانخ موضوع له اسماء و حروف و تغایر کیفیت استعمال این دو (خراسانی، ۲۵) و دیگری دیدگاه جرجانی و دیگر کسانی که معتقدند، حروف، ما به ازای معنوی ندارند و همچون علامات اعرابند که کیفیتی خاص را در غالب الفاظ می‌رسانند (مروج، منتهی الدرایة، ۲۸۰).

۲. در ادامه بحث خواهیم دید که متعلق حروف جر تنها فعل و یا اسماء شبه فعل نیستند و ممکن است در عبارتی، یک حرف، خود متعلق حرف جری باشد (رضی، ۳۱۹/۲؛ ابن هشام، معنی، ۲؛ عباس حسن، ۴۳۴/۲).

حروف جاره نیز نظیر دیگر حروف، برای ایجاد معانی خود - البته به گونه‌ای شدیدتر - نیازمند وجود دیگر کلمات می‌باشند؛ با این تفاوت که این حروف وابسته به دو کلمه و دو معنای مستقل دیگرند: یکی اسمی که بر سر آن درآمده اند (مجرور) و سپس لفظی دیگر.^۱ ولی به علت وضوح یکی از این دو یعنی اسم بعد از حرف جاره، نحویان، «اعتباراً» تعلق حرف جاره را تنها برای آن واژه دیگر فرض کرده‌اند و در این باره تعلق حروف جاره را به یک فعل، یا شبه فعل، یا آنچه تأویل به شبه فعل رود و یا آنچه اشاره به معنای فعل داشته باشد، ناگزیر دانسته‌اند (ابن هشام، مغنی اللیب، ۲/۴۳۳).

جزمیت وجود یک متعلق برای جار و مجرور تا بدانجاست که در صورت محسوس و ملفوظ نبودن متعلق از میان موارد فوق، یکی را در تقدیر می‌گیرند (همان، ۴۳۳) و در مواردی همچون جمله اسمیه که پاره‌ای از نحویان لفظی را در تقدیر نمی‌گیرند، عامل در جار و مجرور را خود مبتدا و یا امری معنوی قلمداد می‌کنند (ابن هشام، همان جا).

با عنایت بیشتر به مسأله تعلق حروف جاره در می‌یابیم که چگونه تعیین صحیح متعلق در تعیین معنا تأثیر گذار است؟ به عنوان مثال در آیه شریفه «هو الذی فی السماء اله و فی الارض اله» (زخرف/۸۶)، این مهم بخوبی نمودار است. اگر «إله» را مبتدا فرض کنیم و «فی السماء» را خبر آن و نظیر جار و مجرورهایی که در موضع خبر واقع می‌شود؛ آن را متعلق به محذوف بپنداریم، قائل به وجود خدایی در آسمان و خدایی در زمین شده‌ایم (شرک)؛ در صورتی که آیه، مفید الوهیت خداوند در آسمان و زمین، و تحیر عرشیان و آدمیان در آن ذات جمیل و جلیل است؛ علاوه بر اینکه در

۱. تعبیر از پدیده وابستگی حروف جر به «مجرور» خود با عنوان «تعلق»، در سخنان برخی از اهل دقت و نظر در زبان و ادب عرب، مشاهده می‌شود. به عنوان مثال در تأویل آیه «وجوه یومئذ ناضرة إلی ربها ناظرة» (قیامت/۲)، که ممکن است پیش از کلمه «رب» مضاف در تقدیر گرفته شود و در این حالت دیگر «إلی» بر سر «رب» در نیاید، چنین گفته‌اند: «ذلک الوجه یفتقر إلی محذوف لأنه إذا جعل إلی حرفاً و لم یعقلها بالرب تعالی فلا بد من تقدیر محذوف» (سید مرتضی، ۱/۲۹).

۲. برای مطالعه درباره انواع متعلق می‌توان به باب سوم مغنی ابن هشام مراجعه کرد. او در این باره به تفصیل سخن گفته و جوانب مختلف بحث را بررسی کرده است.

صورت اول «صله» بدون ضمیر عائد خواهد شد. پس این حرف جر، متعلق به کلمه «اله» است و «اله» خبر مبتدای مقدر، یعنی در اصل چنین بوده است: «هو الذی اله فی السماء واله فی الارض» (همان، ۴۲۴). براین اساس مفهوم آیه چنین می‌شود: «او کسی است که هم آسمانیان و هم زمینیان در ذات (پاکش) متحیرند و او را به الوهیت می‌شناسند»^۱.

عدم تعلق برخی از حروف جاره

با در نظر گرفتن آنچه در بیان علت لزوم تعلق حروف جاره گذشت، سرّ اینکه نحویان پاره‌ای از حروف جاره را در داشتن «متعلق»، مستثنا دانسته‌اند، روشن می‌شود. این بدان سبب است که در مسأله تعلق حروف جاره، «ارتباط بین دو مفهوم مستقل و ایجاد مفهومی جدید»، معنای تعلق حروف جاره دانسته شده است؛ در حالیکه این حروف یا برای تأکید مضمون جمله به کار رفته‌اند و یا اینکه برای ایجاد مفاهیمی چون استثناء و تقلیل و تکثیر و یا تشبیه و امثال آن مورد استفاده قرار گرفته‌اند و این مفاهیم همگی از مناسط تعلق دور می‌باشند. حروف جری که به صورت زائده به کار رفته و همه حروف زایدی که به منظور تأکید و تقویت مضمون کلام مورد استفاده قرار می‌گیرند، از فلسفه عمومی استعمال حروف و حروف جر به طور خاص خارجند و از این رو متعلق به عاملی نیستند و به عبارت بهتر، میان زیادت این حروف و داشتن تعلق، تعارض وجود دارد (ابن هشام، مغنی، ۴۴۰/۲؛ عباس حسن، ۴۵۰/۲؛ رضی، ۱۰۰/۲).

مجروحین حروفی دارای وجوه اعرابی مفردات همچون: ابتدائیت، فاعلیت، مفعولیت و غیره‌اند (همان جاها)، و پر واضح است که ملاک حروف جاره یعنی ایجاد معنای فرعی و تعدیه (ایصال معنای فعل و غیره به اسم) در آنها به چشم نمی‌خورد. خصوصاً حروف جاره‌ای که برای استثناء به کار می‌روند؛ زیرا استثناء با تعدیه و ایصال معنای فعل به اسم تعارض دارد (ابن هشام، همان، ۴۴۲/۲).

۱. در پایان سخن شواهدی که این نکته را بیشتر روشن می‌کند، ارائه خواهیم ساخت.

پدیده حروف جر مشترک و زائد

دیگر موردی که از داشتن متعلق مستثناست، اسماء دارای اشتراک لفظی با حروف جاره است. می‌دانیم که نحویان و خصوصاً آنان که به ادوات و حروف، عنایت ویژه‌ای داشته‌اند، حروف موجود در زبان عرب را استقصاء کرده و آن را از سه جهت مورد مطالعه قرار داده‌اند. انواع آن، معانی هر یک از این انواع و سپس تأثیر نحوی بر هر یک (ابن هشام، همان، باب اول؛ سیوطی، *اتقان*، نوع چهارم). در بررسی پاره‌ای از حروف، ایشان به وجود «نوع اسمی» برای برخی از این حروف پی برده‌اند. برپایه آنچه در مبنای تعلق حروف جاره گفته شد، در صورت وجود وضع اسمی برای برخی از واژگان که از حالت حرفی برخوردارند، دو پدیده رخ خواهد داد؛ نخست اینکه، این واژگان در هنگام استعمال در جمله از وجه اعرابی برخوردار خواهند بود و نظیر دیگر اسماء به طور کامل دارای معانی و ظیفی می‌گردند و دیگر آنکه، وجهی برای وجود تعلق در آنها وجود نخواهد داشت؛ زیرا در این صورت، استعمال این گونه واژگان مشترک به صورت اصالی خواهد بود و دلالتشان بر مفهوم خود به نحو مستقل خواهد بود (همان جاها).

از جمله حروف دارای معنای اسمیه، «کاف» است که در معنای اسمی «مثل» به کار می‌رود. کاف در چنین صورتی در محل اعراب بوده و می‌تواند خود، مرجع ضمیر باشد (سیوطی، *اتقان*، ۲/۲۱۵) و بر این اساس، در آیه «أخرج لكم كهيفة الطير فانفخ فيه» (آل عمران/۴۹)، ضمیر در «فیه» به کاف در «كهيفة» راجع است و مفهوم آیه چنین می‌شود: در آن چیز مشابه با حالت پرندگان می‌دمم و شبیه سایر پرندگان می‌شود (زمخشری، ۱/۴۳۱).

همچنین اختلاف اهل ادب در جاره بودن پاره‌ای از حروف نظیر «لولا، ربّ، کی، لات، لعل»، به همان مناط - یعنی ایصال معنای فعل و جز آن به کلمه بعد از این حروف - بازگشت می‌کند (رضی، ۲/۳۲۰؛ ابن هشام، همان، ۲/۴۴۰). این حروف که بعضاً دارای انحاء دیگر تأثیر معنوی در جمله‌اند، معانی فرعی را به گونه‌ای که در حروف جاره مشاهده می‌کنیم، ایجاد نمی‌کنند. بنابراین، نیازمند متعلق نبوده و برخوردار از ماهیت حروف جاره، مورد تردید قرار می‌گیرد؛ تنها تشابه این حروف با مجموعه حروف جاره، جزّاً بعد خوداست که باعث شده این حروف در زمره حروف جاره قرار گیرند (همان جاها).

پس از بیان اهمیت حروف جاره و تعلق این حروف ضمن بیان دو نکته، سخن را با چگونگی تأثیر تعیین صحیح متعلق، در قرائت متون و فهم نصوص با ارائه نمونه‌هایی که تعیین متعلق، در فهم و تفسیر قرآن تأثیر گذار است و متعلق‌های گوناگون، معانی متفاوت به دست می‌دهد، به پایان می‌رسانیم.

همان طور که در اثناء سخن اشاره شد، متعلق حروف جاره تنها افعال نیستند. علاوه بر افعال، شبه فعل‌ها و برخی اسماء مشتق نظیر اسم فاعل، اسم مفعول، صفات مشبیه، افعال تفضیل و همچنین کلماتی که تأویل به شبه فعل می‌روند، متعلق حروف جاره قرار می‌گیرند؛ نظیر تعلق «فی السماء» به «إله» در آیه شریفه: «و هو الذی فی السماء إله» به دلیل اینکه اله به معنای معبود و مألوه است (ابن هشام، همان، ۴۳۴/۲). و بالاخره کلماتی که دارای بویی از فعل یا شبه فعل هستند. بدین دلیل است که ابن هشام در آیه شریفه «و ما أنت بنعمة ربك بمجنون» (قلم/۳)، جار و مجرور «بنعمة» را متعلق به حرف نفی «ما» می‌داند. بر این اساس مفهوم آیه، نفی جنون از حضرت ختمی مرتبت، به واسطه نعمت پروردگار خواهد بود در حالیکه اگر آن را متعلق به «مجنون» بدانیم، مفهوم آیه نفی جنونی خاص خواهد شد که در این صورت اشکالات این معنا واضح است (همان، ۴۳۸/۲).

در بسیاری از موارد، متعلق حروف جاره محذوف است و به تعبیر نحویان باید آن را در تقدیر گرفت. چنین حذفی، بیشتر نشان دهنده اینست که جار و مجرور از حد و اندازه عادی خود که مفعولیت مجرور حروف جاره - البته در معنا و محل - است، خارج گشته و در نقش‌های هشت گانه‌ای چون خبر، صفت، صله و ... درآمده‌اند (ابن هشام، همان، ۴۴۴/۲).

در آیات «أو کصیب من السماء» (بقره/۱۹) و «فخرج علی قومه فی زینته» (طه/۲۶) و «یسبح له من فی السموات و الارض» (نور/۴۱) جارو مجرورهای «من السماء» و «فی زینته» و «فی السموات» به اعتبار افعال عمومی که متعلق این حروف بوده است، جای نعت، حال، صله و خبر را اشغال کرده‌اند (همان، ۴۴۲-۴۴۴).

تأثیر تعلق حروف جر در تفسیر قرآن کریم

گرچه در اثناء این مباحث، با تأثیر کشف متعلق حروف جر بر کشف مفهوم سخن آشنا شده‌ایم، لیک با استفاده از تأملات مفسران در مقام تفسیر پاره‌ای از آیات دارای

حروف جری که با ارجاع آن به متعلق‌های گوناگون، می‌توان برداشت‌های تفسیری متفاوت داشت، این بحث از تأیید و استواری بیشتری برخوردار خواهد گشت. در قرآن کریم از نخستین سوره و اولین آیه‌های آن یعنی «بسم الله الرحمن الرحیم» گرفته تا آخرین سوره‌های این کتاب نورانی، شواهدی را می‌توان یافت که تعیین متعلق به نحو مؤثری، در استنباط از آیه تأثیر گذار است. براین پایه است که مشاهده می‌کنیم از آغازین بحث‌های تفسیر تحلیلی، بحث پیرامون تعلق «بسم الله» است و اینکه آیا متعلق آن محذوف است یا مذکور؟ فعل است یا شبه فعل؟ این فعل، عام است یا خاص؟ و مترتب بر آن اینکه آیا آن را جمله اسمیه بدانیم یا فعلیه؟ و با توجه به پرسشهایی از این دست، مفسران به تفسیر و تبیین معانی گوناگونی از این آیه شریفه می‌پردازند (طبرسی، ۹۲/۱).

این گونه تأملات در مورد تعیین متعلق حروف جر و گشایش مباحث تفسیری از این دیدگاه در سراسر قرآن کریم قابل پی گیری است.^۱ ما در این بخش از سخن به مواردی که بیانگر چگونگی تأثیر متعلق در برداشت از سخن خداست، اشاره می‌کنیم و نمونه‌هایی را از تأمل تعدادی از مفسران بزرگ در این باره به بررسی می‌نشینیم؛ گر چه موارد قابل یاد کرد بسیار بیش از این است:

۱- میان مفسران در متعلق حرف جر «فی» در آیه «لاریب فیه هدی للمتقین» (بقره/۲) اختلاف است؛ در این باره دو احتمال داده می‌شود: نخست آنکه «فیه» در موضع خبر «لاریب» و متعلق به محذوف باشد و دیگر آنکه، خبر مقدم برای

۱. مفسران، آنگونه که در تفاسیر خود از معانی حقیقی الفاظ به کار رفته در قرآن بحث کرده‌اند و در مورد مفهوم الفاظ قرآن و بقاء آن در این معانی و کاربرد آن در دیگر معانی که نام آن را معانی استعمالی می‌نهند، سخن می‌گویند، ناکزیرند از معانی وظیفی از الفاظ نیز پرده بردارند. مراد از معانی وظیفی، همان «وجه اعرابی» الفاظ است که در دستور زبان فارسی از آن به «ترکیب» تعبیر می‌کنند. معنای وظیفی همچون: فاعلیت، ابتدائیت، مفعولیت با اقسام آن، حالیت و جز آن، هنگام تلفیق معنای حقیقی یا استعمالی با یکدیگر پدید می‌آیند. علائم اعرابی و نشانه‌هایی دیگری بر این معانی دلالت دارند و مفسران - به ویژه آنانکه تفسیرشان دارای سبک ادبی است - برخورد لازم می‌دانند از این گونه معانی نیز سخن بگویند. همان گونه که در آغاز سخن بیان شد، با واسطه قرار گرفتن حروف جر میان دو مفهوم مستقل دیگر، معنای جدیدی شکل می‌گیرد که با تعیین دقیق متعلق می‌توان آن را شناسایی کرد.

«هدی» باشد. در این صورت خبر «لاریب» محذوف، و جمله «فیه هدی»، اگر جمله «لاریب» را حالیه یا معترضه بدانیم خبر «ذلک الکتاب» است؛ یا آنکه خبر دوم، در صورتی که «لاریب» را خبر اول بدانیم (سمین حلی، ۱۴/۱). بر این اساس، در صورت نخست مفاد آیه، نفی ریب در مورد قرآن و در صورت دوم، مراد از آیه، انحصار هدایت در قرآن کریم است (همان جا).

۲- صاحب کشف در ذیل آیه «فکذبوه فانجیناه و الذین معه فی الفلک» (اعراف/۶۴) می‌گوید: اگر گویند: «فی الفلک» متعلق به چیست؟ گویم متعلق به «معه» می‌باشد؛ گویا خدا فرموده است: «و الذین استقروا معه فی الفلک» یا «صحابه فی الفلک» و ممکن است متعلق به فعل «أنجینا» باشد؛ یعنی: «أنجیناهم فی السفینة من الطوفان» (زمخشری، ۸۶/۲).

۳- نیز همو در تفسیر آیه «نزع یده فاذا هی بیضاء للناظرین» (شعراء/۳۳) آورده است: اگر گویی «للناظرین» متعلق به چیست؟ گویم: متعلق به بیضاء^۱ است و مفهوم آن چنین است: و ناگاه آن دست برای بینندگان سپید گشت، و دست برای بیننده سپید نمی‌شود، مگر آنگاه که سپیدی‌اش شگفت‌انگیز و غیرعادی بوده و مردم برای دیدن آن گرد آیند، آنسان که برای تماشای عجایب گرد می‌آیند (همان، ۱۰۴/۲).

۴- در تفسیر آیه «لو کانوا عندنا ما ماتوا و ما قتلوا لیجعل الله ذلک حسرة فی قلوبهم» (آل عمران/۱۵۶) آمده است: حرف لام به «لاتکونوا» تعلق دارد. گویی خدا گفته است: «همچو ایشان در گفتن این سخن و اعتقاد بدان نباشید که سرانجام خداوند آن را تنها موجب اندوه در دل ایشان خواهد ساخت و دل‌های شما را از آن محفوظ خواهد کرد». یا آنکه متعلق به «قالوا» می‌باشد که در این صورت معنای آیه چنین می‌شود: «چنین گفتند و پنداشتند تا آنکه در پایان تنها موجب اندوه در دل آنها شود» (نسفی، ۱۸۷/۱).

۵- نیز در تفسیر آیه «یبین لکم الآیات، لعلکم تتفکرون فی الدنیا» برای حرف «فی» دو متعلق احتمال داده‌اند. اگر این حرف به فعل «تتفکرون» تعلق داشته باشد، معنای آیه چنین می‌شود:

۱. بیضاء، مؤنث ابیض و صفت مشبیه است و لذا می‌تواند متعلق حرف جر واقع شود.

باشد که شما در مورد دنیا (و آخرت) اندیشه کنید (و آنچه را که پایدارتر و سودمندتر است برگزینید)، همچنین ممکن است که این حرف به فعل «یبین» تعلق داشته باشد که در این صورت مفهوم آیه چنین می‌شود: خداوند برای شما آیات خود را در مورد دو سرا و آنچه به این دو مربوط است، بیان می‌دارد تا شاید اندیشه کنید (همان، ۱۰۵/۱-۱۰۶).

ع‌ر گاه برای یک حرف جر، تا سه معلق، احتمال داده شده است. در آیه «إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ الرِّبَا لَا يَقُومُونَ إِلَّا كَمَا يَقُومُ الَّذِي يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطَانُ مِنَ الْمَسِّ» (بقره/۲۷۵) احتمال دارد که حرف جر «من» به فعل «لَا يَقُومُونَ» تعلق داشته باشد که در این صورت مفهوم آیه این گونه می‌شود: ایشان به دلیل اینکه شیطان آنها را به سبب ربا خواری لمس کرده است، به پا نمی‌خیزند؛ نیز ممکن است متعلق به فعل «يَقُومُ» و یا «يَتَخَطَّبُ» باشد (بیضاوی، ۵۷۴/۱).

۷- همچنین جار و مجرور «مَنْ عِنْدَ أَنْفُسِهِمْ» به کار رفته در آیه «وَد كَثِيرٍ مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يَرُدُّوكُمْ مِّنْ بَعْدِ إِيمَانِكُمْ كِفَارًا حَسَدًا مِّنْ عِنْدِ أَنْفُسِهِمْ» (بقره/۱۰۹)، از نظر مفسران قابل تأمل است. اگر حرف «مَنْ» به فعل «وَد» تعلق داشته باشد، مفهوم آیه چنین می‌باشد: آنها بعد از آنکه بر حق بودن تو بر ایشان آشکار گشته، در دل کافر ساختن شما را دوست می‌دارند. احتمال دیگر آن است که این حرف به «حَسَدًا» تعلق داشته باشد و در این صورت مفهوم آیه این گونه می‌شود: «..... حسد بزرگی که از نفس ایشان برخاسته است» (رازی، ۲۴۴/۳). بر این اساس باید بر سر کلمه «كِفَارًا» وقف کرد و مقصود از این سخن الهی، بر پایه این دو احتمال آن است که ایشان این (کردار) را در کتابی نخوانده و بدان فرمان داده نشده‌اند و این عمل را از پیش خود انجام می‌دهند؛ آن گونه که واژه «حَسَدًا» این مفهوم را می‌رساند و جار و مجرور «مَنْ عِنْدَ أَنْفُسِهِمْ» تأکیدی بر آن مضمون است^۱ (ابن عطیه، ۱۹۶/۱).

۸- بیضاوی در تفسیر آیه «... وَقَالُوا... وَأَنْعَامٌ لَا يَذْكُرُونَ اسْمَ اللَّهِ عَلَيْهَا افْتِرَاءً عَلَيْهِ» (انعام/۱۳۸) می‌گوید: حرف جر «عَلَى» ممکن است به فعل «قَالُوا» تعلق داشته یا به

۱. در این مورد نیز به نظر می‌رسد بر پایه تفسیر ارائه شده، این جار و مجرور به فعل عام محذوفی تعلق داشته و در موضع نعت باشد.

فعلی محذوف که در این صورت، صفت کلمه «افتراء» است؛ یا آنکه متعلق به کلمه «افتراء» است (بیضاوی، ۲/۴۵۶) این وجوه با ضمیمه وجوهی که برای کلمه «افتراء» تصور می‌شود تفسیرهای متعددی را از آیه فوق ارائه می‌دهد (همان جا).

۹- همچنین در تفسیر آیه «قال ادخلوا فی أمم قد خلت من قبلکم من الجن و الانس فی النار» (اعراف/۳۸) آمده است: «فی امم» ممکن است به فعل «ادخلوا» تعلق داشته باشد یا آنکه به واژه‌ای محذوف همچون: «کائنین» یا «ثابتین» و در این صورت در موضع حال برای ضمیر موجود در فعل «ادخلوا» است. نیز در مورد «فی النار»، تعلق آن به فعل «ادخلوا» و واژه «امم» و فعل «خلت» صحیح است (ابن عطیه، ۲/۳۹۸).

۱۰- در ذیل آیه «کلما رزقوا من ثمرة رزقاً قالوا ...» (بقره/۲۵) این پرسش مطرح است که چگونه دو حرف جر دارای معنای متحد، بی‌آنکه یکی بدل از دیگری باشد، به یک فعل تعلق داشته باشد. به این پرسش، چنین پاسخ گفته‌اند که این دو به یک فعل تعلق ندارند و به دو فعل به صورت اطلاق و تقیید تعلق دارند. یعنی «منها» ابتدائاً به فعل «رزقوا» تعلق داشته و پس از آنکه با این قید، مقید شده است، «من ثمرة» بدان، تعلق یافته است (میرزا محمد مشهدی، ۱/۱۸۹).

نتیجه

برای کشف انگیزه نحویان در طرح مسأله تعلق حروف جاره و یافتن پاسخ این سوال، شناخت ماهیت حروف در میان الفاظ و شناخت ماهیت حروف جاره در میان دیگر حروف، راهی است که ما را به نتیجه می‌رساند. در شناخت نخست، اصولیان گام‌های استواری برداشته و پیرامون معنای حرفی، تحقیقات ارزشمندی را ارائه کرده‌اند؛ در تحقیقات ایشان، حروف، ابزاری برای ایجاد رابطه میان معانی مستقل و دارای چیستی خاص خوداند. این پدیده نشانگر نیاز حروف به اسماء و افعال و احیاناً حرفی دیگر، برای معنا دهی و نیاز افعال و فعل واره‌ها (مشتقات) برای جهت گیری معنای خویش است. دریافت چنین خصوصیتی در حروف جر، نحویان را به پدیده تعلق در این حروف رهنمون ساخته است. بر این پایه فهم دقیق سخن، تعیین متعلق، که دیگر واژه مرتبط با حروف جر، در کنار مجرور آن است، ضروری

می‌باشد. مفسران در کشف معانی آیات به این مهم توجه داشته و کوشیده‌اند در مواردی که برای یک حرف جر، بیش از یک متعلق وجود دارد، مفهوم آیه را در تمامی احتمالات آن بررسی کنند و این نشانه آن است که تا چه حد تعیین متعلق در تفسیر و کشف دقیق معانی آیات تأثیر گذار است.

فهرست منابع

۱. ابن منظور، *لسان العرب*، تحقیق: علی شیری، دار احیاء التراث العربی، بیروت، ۱۴۰۸ هـ ق، چاپ اول؛
۲. ابن عطیه اندلسی، *المحرر الوجیز فی تفسیر الکتاب العزیز*، دارالکتب العلمیه، لبنان، ۱۹۹۲ م؛
۳. ابن هشام، جمال الدین، *مغنی اللیب عن کتب الاعاریب*، تحقیق محمد محیی الدین عبدالحمید، منشورات مکتبه آیه الله مرعشی، قم، ۱۴۰۵ هـ ق؛
۴. همو، *اوضح المسالك إلى الفیه ابن مالک*، دار احیاء التراث العربی، بیروت، ۱۹۹۸ م، چاپ ششم؛
۵. همو، *شرح قطر الندی*، دارالفکر، بیروت، ۱۹۹۵ م، چاپ دوم؛
۶. اصفهانی، محمد حسین، *الفصول*، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۰ هـ ق؛
۷. آخوند خراسانی، محمد کاظم، *کفایة الاصول*، مؤسسه آل البيت، ۱۴۱۲ هـ ق؛
۸. بیضاوی شیرازی، ناصرالدین ابوسعید، دار الفکر، بیروت، ۱۹۱۲ م؛
۹. رشیدشرتونی، *مبادئ العربیة*، تحقیق حمید محمدی، دارالعلم، چاپ بیستم؛
۱۰. زبیدی، سیدمرتضی، *ابوالفیض محمد بن عبد الرزاق*، مطبع الخیریة، شرح القاموس، مصر، ۱۳۰۶ هـ ق؛
۱۱. زمخشری، محمود بن عمر، *الکشاف*، دارالفکر، بیروت، ۱۳۹۷ هـ ق؛
۱۲. سیبویه، ابو بشر، *عمروبن عثمان بن قنبر*، *الکتاب*، دارالجبل، بیروت، ۱۴۱۱ هـ ق؛
۱۳. سیوطی، جلال الدین عبدالرحمن بن ابی بکر، *الاتقان فی علوم القرآن*، المکتبه العصریة، بیروت، ۱۴۱۸ هـ ق؛
۱۴. همو، *البهجة المرضیة فی شرح الالفیه*، انتشارات اسلامیة، تهران، ۱۴۰۷ هـ ق؛

۱۵. السمين الحلبي، احمد بن يوسف، *الدرالمصون في علوم الكتاب المكنون*، دار القلم، دمشق، ۱۹۹۳ م/ ۱۴۱۴ هـ ق؛
۱۶. سيدمرتضى، على بن الحسين، *الامالي*، منشورات مكتبة آيه الله المرعشي، قم، ايران، ۱۴۰۳ هـ ق، چاپ اول؛
۱۷. شيخ رضى، محمد بن حسن استر آبادى، *شرح الكافي في النحو*، دارالكتب العلميه، بيروت، بى تا؛
۱۸. صدر، سيد محمد باقر، *دروس في علم الاصول*، محاضرات في اصول الفقه: شرح الحلقة الثانيه، دار الكتب الاسلاميه، تهران، ۲۰۰۰ م/ ۱۴۲۱ هـ ق؛
۱۹. طبرسى، ابوالفضل بن الحسن، *مجمع البيان لعلوم القرآن*، دارالمعرفه، بيروت، لبنان، بى تا؛
۲۰. عباس حسن، *النحو الوافى*، دارالمعارف بمصر، قاهره، ۱۹۹۷ م، چاپ چهارم؛
۲۱. غلايينى، مصطفى، *مبادئ العربيه*، جامع الدروس العربيه، موسوعه فى ثلاثه اجزاء، بيروت، مكتبه العصريه، ۱۴۱۱ هـ ق؛
۲۲. فخرالدين رازى، محمد بن عمر بن حسين، *تفسير كبير مفاتيح الغيب*، تهران، اساطير، ۱۳۷۱؛
۲۳. مروج جزايرى، سيد محمد جعفر، *منتهى الدرايه فى توضيح الكفايه*، مطبعه النجف، ۱۲۸۸ هـ ق؛
۲۴. مظفر، محمد رضا، *اصول الفقه*، مؤسسه مطبوعاتى اسماعيليان، قم، ۱۴۱۰ هـ ق؛
۲۵. نسفى، ابوالبركات، عبدالله بن احمد ابن محمود، *مدارك التنزيل و حقائق التأويل*، المكتبه الأمويه، بيروت، ۱۹۹۸ م.